



دانشگاه علامه طباطبائی
دانشکده حقوق و علوم سیاسی

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد رشته حقوق عمومی

موضوع:

اخلاق فضیلت مدار و دولت

استاد راهنما:

جناب دکتر سید محمد قاری سید فاطمی

استاد مشاور:

جناب دکتر محمد جواد غلامرضا کاشی

نگارش:

فاطمه بستانی

شهریور ۱۳۹۰

چکیده

اخلاق فضیلت مدار به عنوان یکی از سه نظریه اصلی در فلسفه اخلاق، در فلسفه سیاسی ورود می کند و در باب اجتماع و دولت نظریه پردازی می نماید. سوال اصلی این پژوهش بررسی این مسئله بوده که آیا اساساً این نحله اخلاقی می تواند نظریه دولتی دارای سازواری درونی با مبانی خود ارائه کند؟ بررسی مفاهیم بنیادین اخلاق فضیلت نشان می دهد که محوری ترین عنصر آن، حکمت یا عقل عملی است که سایر عناصر یعنی فضیلت و سعادت را تحت الشعاع خود قرار می دهد، به طوری که فضیلت از مجرای عقل عملی در شخصیت نهادینه می شود و سعادت، خود دست یافتن یا دارا شدن حکمت عملی ست. در راه رسیدن به این عنصر اساسی که یک توانایی عقلی ست، جامعه و به تبع آن، دولت باید فضا را برای خودشکوفایی فراهم سازد که این امر مستلزم دفاع از آزادی مثبت در مسیری کمال گرایانه می باشد. دولت فضیلت مدار در عرصه ی عمل، ترویج فضایل را در پیش می گیرد و بیش از همه بر آموزش و تربیت افراد تأکید می ورزد.

واژگان کلیدی: اخلاق فضیلت مدار، فضیلت، سعادت، حکمت عملی، دولت، کمال گرایی، آزادی مثبت

فهرست مطالب

مقدمه ۱

فصل اول: اخلاق فضیلت مدار: چهارچوب تحلیلی ۵

گفتار اول: اخلاق فضیلت مدار: عناصر اصلی ۸

مبحث اول: فضیلت ۸

مبحث دوم: سعادت ۱۰

مبحث سوم: حکمت عملی ۱۳

گفتار دوم: اخلاق فضیلت: تئوری هنجاری ۱۵

گفتار سوم: اخلاق فضیلت و فلسفه سیاسی ۱۷

فصل دوم: اخلاق فضیلت مدار در بستر فلسفه اخلاق ۲۱

گفتار اول: مفاهیم درون گرایانه اخلاق فضیلت ۲۱

مبحث اول: روانشناسی در اخلاق فضیلت ۲۱

بند اول: الیزابت آنسکوم و ورود روانشناسی به اخلاق ۲۲

بند دوم: روانشناسی مثبت ۲۳

بند سوم: روانشناسی موقعیت گرا ۲۴

بند چهارم: مرداک و ساحت درونی اخلاق ۲۵

مبحث دوم: عشق، هنر و ادبیات در اخلاق فضیلت ۲۶

بند اول: عشق ۲۶

بند دوم: هنر و ادبیات ۲۹

- ۳۰..... مبحث سوم: نقش محوری حکمت عملی
- ۳۲..... گفتار دوم: مفاهیم برون گرایانه اخلاق فضیلت
- ۳۲..... مبحث اول: عدالت
- ۳۲..... بند اول: عدالت در بعدِ درونی
- ۳۳..... بند دوم: عدالت در بعدِ بیرونی
- ۳۵..... بند سوم: انصاف
- ۳۷..... مبحث دوم: مراقبت یا دیگرخواهی
- ۳۷..... بند اول: فضیلت دیگرخواهی
- ۳۸..... بند دوم: اخلاق نوع دوستانه
- ۳۹..... مبحث سوم: نقش محوری حکمت عملی

فصل سوم: اخلاق فضیلت مدار در بستر فلسفه سیاسی ۴۱

- ۴۳..... گفتار اول: آزادی
- ۴۴..... مبحث اول: آیزا برلین
- ۴۵..... مبحث دوم: روسو، هگل و مرداک
- ۴۷..... مبحث سوم: چارلز تیلور و ژوزف رز
- ۴۹..... گفتار دوم: خیر مشترک
- ۵۰..... مبحث اول: ارتباط خیر فردی و جمعی
- ۵۲..... مبحث دوم: اجتماع گرایی
- ۵۳..... گفتار سوم: سعادت
- ۵۳..... مبحث اول: کمال گرایی

بند اول : منع اضرار به غیر ۵۴.....

بند دوم : بی طرفی دولت ۵۵.....

بند سوم : لیبرالیسم کمال گرا ۵۵.....

بند چهارم : لیبرالیسم سیاسی ۵۷.....

فصل چهارم: دولت فضیلت مدار ۵۹.....

گفتار اول: مبنای نظری دولت ۵۹.....

مبحث اول: عدم برابری انسان ها ۶۰.....

مبحث دوم: اجتماعی بودن انسان ۶۲.....

گفتار دوم: اصول محوری دولت ۶۳.....

مبحث اول: فضیلت ۶۳.....

بند اول : خودمختاری ۶۳.....

بند دوم : مدارا ۶۵.....

مبحث دوم: حکمت عملی ۶۷.....

گفتار سوم: کارکرد دولت ۶۹.....

مبحث اول: ترویج فضایل ۷۰.....

بند اول : عدم بی طرفی دولت ۷۰.....

مبحث دوم: ترویج حکمت عملی ۷۱.....

بند اول : آموزش و پرورش ۷۲.....

گفتار چهارم: جامعه مطلوب فضیلت گرایی ۷۴.....

نتیجه گیری ۷۶.....

۷۹.....کتابنامه

مقدمه

در مطالعه ی بنیادین حقوق عمومی ، بررسی مفهوم دولت به عنوان مهم ترین موضوع آن، طریقی ناگزیر است و در این راستا کشف اینکه از هر زاویه ی دید و نگرش اخلاقی- فلسفی چگونه می توان راهی به سوی دولت و نظریات گوناگون در این باب یافت، ضروری به نظر می آید. چه بسا نظریاتی ارائه شوند که ما را از تحمل دولت، این شرّ ضرور، رهایی بخشند.

اخلاق نیز بی آنکه ابتدائاً دغدغه ی چیزی بیش از رفتار فردی و کمال و خوشبختی درونی انسان را داشته باشد، ناچار به روابط بیرونی و اجتماعی افراد راه می یابد، چرا که انسان از دیرباز خود را محصور در جامعه و روابط و مناسبات آن یافته و نتوانسته است بی اعتنا به بیرون، تنها درون خود را دریابد.

اخلاق فضیلت نیز به عنوان یکی از سه نظریه اصلی در فلسفه اخلاق (و چه بسا در تاریخ این گفتمان، اولین نظریه ی ارائه شده از سوی فیلسوفان، در کنار دو نظریه متأخر یعنی وظیفه گرایی و فایده محوری) گرچه در وهله ی اول تنها به فرد بشری و کمال و سعادتش می اندیشد، اما با اعتقاد به اجتماعی بودن نهاد انسان، خوشبختی و زندگی ایده آل وی را فقط در اجتماع و در میان همنوعان ممکن می داند؛ بنابراین در باب روابط و مناسبات انسان با دیگران، نحوه ی اداره ی جامعه و بهترین شیوه ی حکمرانی نیز اظهار نظر کرده است.

این نظریه اخلاقی که در پی ناکامی نظریات مدرن در جلوگیری از فجایع سنگین اخلاقی در جهان، بار دیگر در قرن بیستم احیا شد، کار خود را در این دوره با انتقاد از سایر نظریات و نظام های سیاسی مبتنی بر آنها آغاز کرد و چه از لحاظ نظری و چه عملی آنان را دچار تناقض دانست. البته باید در نظر داشت که فضیلت و فضیلت گرایی، خود چندان مفاهیم جذابی برای بشر بوده اند که هر نحله ی فکری و نظام اجتماعی - سیاسی به شیوه ای بدان نیم نگاهی داشته باشد و از آرمان های آن استقبال کند. بدین صورت این نظریه، مبانی خود را با تغییرات و تحولات جوامع مدرن سازگار کرده و خود را در گفتمان مدرن سیاسی - حقوقی جای داده است.

مسئله‌ی درخور بررسی در این سیاق، نتیجه و دست آورد اخلاق فضیلت در بستر فلسفه سیاسی و ارائه‌ی نظریه دولت است که از نگاه حقوق عمومی نقطه‌ی قابل تأملی به نظر می‌رسد؛ چرا که بحث حائز اهمیت در این میان، آثاری است که از مبانی و اهداف جذاب فضیلت‌گرایی بر کارکرد بیرونی دولت و نهادهای اجتماعی در جامعه جلوه‌گر می‌شود. این که به راستی نظریه‌ی اخلاقی با تأکید بر شخصیت اخلاقی فرد و با هدف نهادینه کردن فضیلت در یک یک اعضای جامعه در جهت نیل به سعادت و خوشبختی حقیقی، چه راهکار سیاسی - حقوقی و اجتماعی می‌تواند پیشنهاد کند؟

در این راستا، پژوهش حاضر با طرح یک سؤال اصلی و چهار سؤال فرعی متناظر با چهار فصل در پی یافتن پاسخی شایسته بوده است. به عنوان پرسش اصلی، این مسئله مورد سؤال است که آیا اساساً اخلاق فضیلت مدار قادر خواهد بود نظریه دولتی متناسب با مبانی و اهداف خود ارائه کند که در این مسیر دچار ناسازواری درونی و تناقض ماهوی نگردد؟ یا تنها به این بسنده می‌کند که سایر نظریات اخلاقی-سیاسی را مورد نقد قرار داده و ناکفایتی آنها را به رخ بکشد و خود از ایده آل‌هایی سخن بگوید که قابل گنجایش در یک تئوری سازوار و منطقی نیست؟

شاید در نگاه اول به مبانی و اصول و اهداف اخلاق فضیلت مدار، که بیشتر جنبه‌ی درونی و شخصی دارند و در زمینه‌ی امور بیرونی و اجتماعی نیز با نگاه ایده‌آلیستی خود اغلب تصاویری دست‌نیافتنی ترسیم می‌کنند، فرضیه خود را اینگونه تنظیم کنیم که نمی‌تواند نظریه عملی در باب دولت ارائه نماید و تنها امری که تأکید بر آن ممکن است راهکار عملی و عینی داشته باشد، آموزش افراد به منظور تربیت و پرورش نفس است. اما بررسی این فرضیه و اثبات یا رد آن را باید در بوته‌ی آزمایش نهاد.

برای یافتن پاسخ پرسش اصلی، باید به مبانی و مفاهیم اصلی فضیلت‌مداری پرداخت تا آنچه که منجر به نظریه پردازي اخلاقی و سپس سیاسی - اجتماعی آن می‌شود روشن گردد و معلوم شود چه عناصری در اخلاق فضیلت محوری اند و نقض آنها موجب نقض ماهوی نظریه حاصل خواهد شد؟ در واقع، ما خود به دنبال این هستیم که ببینیم در مسیر فضیلت‌مدار بودن، از فلسفه‌ی اخلاق تا فلسفه سیاسی و سپس دولت، از کجا آغاز می‌کنیم و به کجا می‌رسیم؟

بنابراین در فصل اول در پی ترسیم تصویری کلی و چهارچوبی تحلیلی از اخلاق فضیلت مدار، به این پرسش پاسخ می دهیم که این نظریه در کجای جغرافیای فلسفه اخلاق جای دارد و خود دارای چه عناصر اصلی و محوری است؟ پاسخ به این سؤال ما را در شناخت مهم ترین شاخصه های ناب اخلاق فضیلت یاری می رساند تا بدانیم که در بررسی های بعدی و پیچیده تر، اساساً چه عناصری را باید مورد تدقیق و تحقیق قرار دهیم و در این راه از بررسی آنچه که دغدغه ی اصلی و مشترک همه ی فلاسفه فضیلت مدار نیست و ممکن است گمراه کننده باشد، مصون بمانیم.

در فصل دوم، با بحث از مفاهیم بنیادین اخلاق فضیلت مدار در بستر فلسفه اخلاق، به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش هستیم که در ساحت اخلاق و در جنبه ی فردی، این نظریه چه مفاهیمی را معرفی می کند و در کنه این مفاهیم ارائه شده، کدام عنصر اصلی فضیلت گرایی نهفته است؟ بدین صورت، مهم ترین عنصر و محوری ترین دغدغه ی مورد تأکید فضیلت مداری را در می یابیم و تمرکز خود را در ادامه و در بررسی جنبه بیرونی و سیاسی - اجتماعی که در واقع هدف نهایی پژوهش است، بر روی این مفهوم قرار خواهیم داد.

در فصل سوم، از بخش اخلاق محور نظریه ی مورد بحث کمی دور می شویم و با بیان مباحث مطروحه حول این نظریه در بستر فلسفه سیاسی، در مقام یافتن جواب این پرسش هستیم که چه مفاهیم و دستاوردهای سیاسی - اجتماعی در گفتمان فلسفه سیاست از منظر اخلاق فضیلت مدار قابل بررسی است؟ و فلاسفه ی سیاسی با مبانی فضیلت مدارانه چه مباحثی را درخور طرح و تبادل نظر و حائز اهمیت در این سیاق دانسته اند؟ و به عبارت دیگر، با انگاره های کمال گرایانه و اجتماع گرایانه و فضیلت مآب، چه برون دادهای سیاسی - اجتماعی از این نظریه حاصل می شود که در فلسفه سیاست و در نتیجه در نظریه دولت مرتبط مؤثر خواهد بود؟

نهایتاً و در فصل چهارم، برآنیم تا از مباحث طرح شده و پاسخ های حاصل از پرسش های محوری سه فصل نخست، به دولت فضیلت مدار بپردازیم و در پی جواب این سؤال باشیم که از مفاهیمی که در بستر فلسفه ی اخلاق و نیز بستر فلسفه سیاسی نظریه ی فضیلت مدار مطرح می شود، چه نتایج عملی و راهکارهای بیرونی و عینی در اجتماع حاصل می شود، به طوری که عناصر اصلی

این تئوری را نقض نکند و سازواری درونی خود را حفظ نماید؟ کوتاه سخن این که دولت فضیلت مدار چگونه دولتی ست؛ با چه مبنا، اصول و کارکردهایی؟

بدین صورت و در بررسی سوالات فرعی چهارگانه ی پژوهش، پله های استدلال خود را اینگونه می نهیم که: ابتدا عناصر پایه ای و مفاهیم بنیادین اخلاق فضیلت مدار را در پرتو منابع این نظریه و آثار و نظریات فلاسفه ی آن تعیین می کنیم تا هم مسیر را برای تحلیل بنیان های این نظریه در راستای هدف تحقیق هموار کرده باشیم و هم نظریه نهایی خود را از باب سازواری یا ناسازواری درونی با این مبانی بسنجیم.

در ادامه مفاهیم پیچیده تری مدنظر اخلاق فضیلت را در بستر فلسفه اخلاق بررسی می کنیم و عنصر کلیدی و بازیگر اصلی این میدان را می یابیم که همانا حکمت عملی یا تأکید فضیلت مداری بر خردورزی است و برداشت غالب خود را از فلسفه ی اخلاق فضیلت اعلام می کنیم. سپس از منظر فلسفه ی سیاسی مباحث مهم و تعیین کننده را با مبانی فضیلت گرایی تطبیق داده و موضع نهایی نظریه مورد بحث را در باب آنها ابراز می داریم. آنگاه به عنوان نتیجه و حاصل تحقیق تلاش می کنیم تا دولتی را معرفی کنیم که مبنا، اصول و کارکردهایی فضیلت گرا دارد و در جهت نیل به اهداف این نظریه می کوشد.

باید گفت که در ادبیات موضوع مورد بحث، از دیرباز آراء فلسفی بسیاری طرح شده که ریشه ی آن را در آثار افلاطون و ارسطو می توان یافت و نظریه پردازی های آنان در باب دولت می توان دید. اما مسئله ای که ما را به انجام این تحقیق متمایل می کند، از طرفی نظرات تند و تیز فضیلت گرایان متأخر در مورد نظام های سیاسی مدرن و رد آنها با مبانی اخلاقی است و از سوی دیگر تطبیق نظریه کهن فضیلت گرایی با جوامع مدرن و مباحث جدیدالطرح در فلسفه سیاسی و آثاری که بر روی حقوق عمومی مدرن خواهد گذاشت.

این پژوهش که از مطالعات بنیادین در حوزه ی حقوق عمومی محسوب می شود، تلاش کرده تا با رویکردی تحلیلی و نقد و بررسی تئوریک آراء و مفاهیم مطروحه و با استفاده از منابع کتابخانه ای در راستای غنای پایه ای حقوق عمومی و ارائه ی تصویر روشن تری از ارتباط آن با اخلاق به عنوان هنجاری فردی- اجتماعی، گامی هر چند کوتاه بردارد.

فصل اول: اخلاق فضیلت مدار: چهارچوب تحلیلی

به منظور ارائه تصویری کلی از اخلاق فضیلت، ناگزیر از ترسیم نقشه ای کلی از نگرش ها و نظریه های مختلف در فلسفه اخلاق و در نهایت جایگاه نظریه مورد بحث در آن هستیم. فلسفه اخلاق، به طور سنتی در برگیرنده ی دو شاخه اخلاق هنجاری^۱ و فرااخلاق^۲ است که اولی حوزه ایست که به ارائه و دفاع فلسفی از معیارهای ارزیابی افعال و افراد می پردازد؛ در حالی که دیگری بدون دفاع از هیچ حکم هنجاری، درصدد تبیین پیش فرض ها، تحلیل مفاهیم و گزاره های اخلاقی و طرح مباحث معرفت شناختی و منطقی مربوط به آن هاست.

فیلسوفان اخلاق، در ابتدا نظریه های هنجاری را به دو قسم غایت گرا^۳ و وظیفه گرا^۴ تقسیم نمودند و نظریه های اخلاق فضیلت^۵ و فایده گرایی^۶ را به دلیل عطف نظر به نتایج افعال در اخلاقی یا غیراخلاقی شمردن آن ها، ذیل عنوان اول و نظریه اخلاقی کانت را از باب توجه به ارزش ذاتی فعل، جدا از نتایج برآمده از آن، ذیل عنوان دوم قرار دادند. به رغم شباهت دو نظریه فایده گرایی و فضیلت در غایت گروهی، وجود تفاوت های بسیار از جمله تفسیر غایت، موجب شد تا در اواخر قرن بیستم، فلاسفه نظریه های هنجاری را بر اساس گوناگونی معیارها به سه دسته پیامدگرایی^۷، وظیفه گرایی و اخلاق فضیلت تقسیم کنند.^۸ به طوری که هم اکنون، اخلاق فضیلت به عنوان یکی از سه نظریه ی اخلاق هنجاری، با تاکید بر مفهوم فضیلت^۹ و شخصیت اخلاقی^{۱۰}، در برابر وظیفه گرایی (که بر قواعد و وظایف تکیه دارد.) و پیامدگرایی (که نتایج حاصل از افعال را مدنظر دارد.) قرار گرفته است.

^۱ Normative ethics

^۲ Meta ethics

^۳ Teleological theories

^۴ deontological theories

^۵ Virtue ethics

^۶ Utilitarianism

^۷ Consequentialism

^۹ virtue

^{۱۰} moral character

^۸ خزاعی، زهره/ اخلاق فضیلت مدار، نامه مفید، زمستان ۱۳۸۰، ش ۲۸، ص ۴۴.

اخلاق فضیلت به لحاظ تاریخی، به یونان باستان بازمی‌گردد. (گرچه ریشه‌های قدیمی‌تر آن را در فلسفه چین هم می‌توان یافت.) سقراط هنگامی که در میان مردم می‌گشت و از آنان می‌پرسید: چگونه باید زیست؟ و خود پاسخ می‌داد: "فضیلت مندانه!"، این ایده را در ذهن افلاطون پرورش می‌داد تا نظرات او را بسط داده و نظریه جامعی در باب فضایل ارائه کند؛ گرچه افلاطون نخستین تحقیق سازمان یافته در مورد فضایل را بنا نهاد، اما تبیین کلاسیک فضایل از ارسطوست. وی با ارائه سبک فلسفی متفاوت از سقراط و افلاطون، در زمینه مثل، علم النفس، سیاست، تحلیل متافیزیکی سعادت و تبیین روانشناختی فضایل، ساختار نظری اخلاقی را بنا نهاد که پس از وی مورد بحث و تفحص قرار گرفت.

تقارن قرون وسطی با استیلای فرهنگ مسیحی در اروپا، تاکید مسیحیت بر ترویج فضایل اخلاقی در عهد جدید و زندگی فضیلت‌مدانه‌ی حضرت مسیح(ع) باعث شد تا فلاسفه‌ی مسیحی (به ویژه آکویناس و آگوستین) با رویکردی دینی به تفسیر اخلاق ارسطویی بپردازند. فلاسفه مسلمان نیز که آراء اخلاقی یونان را معارض با آموزه‌های دینی اسلام ندیدند، به تفسیری فلسفی-دینی از آن دست زدند.^{۱۱}

اخلاق فضیلت‌علیرغم حضورش به عنوان نگرش غالب حداقل تا آغاز عصر روشنگری، در این دوره دچار افول شد. در مورد علل غفلت از این نظریه در این دوره، متفکران عوامل متعددی را برشمرده‌اند، از جمله پیش آمدن نظریات اخلاقی جدید چون نظریات کانت، فایده‌گرایی، عاطفه‌گرایی و...، یا از دست رفتن نظریه غایت‌انگاری ارسطویی و دیگر عوامل. به هر حال، پس از یک دوره فراموشی، اخلاق فضیلت بار دیگر در قرن بیستم و با مقاله مشهور "فلسفه اخلاق نوین" الیزابت آنسکوم در سال ۱۹۵۸، ظهور کرد. وی در این مقاله اعتراض خود را نسبت به نظریات نتیجه‌گرایان و وظیفه‌گرایان اینگونه بیان کرد که مفاهیم "باید"، "تکلیف"، "درستی و نادرستی" و "از است به باید رسیدن"، باقی مانده‌ی دوران اعتقاد به "قانون‌گذار" بودن خداوند است و اکنون که این اعتقاد کم‌رنگ یا انکار شده است، ابتدا بر این ایده بی‌معناست.^{۱۲}

در حالی که نظریات وظیفه‌گرایی و فایده‌انگاری به شماری از نکات مورد توجه اخلاق فضیلت _ از جمله خود فضایل، انگیزه و شخصیت اخلاقی، حکمت اخلاقی، دوستی و روابط خانوادگی و به طور پایه

^{۱۱}. خزاعی، زهرا، *اخلاق فضیلت*، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۹، صص ۲۰-۲۱.

^{۱۲}. Anscomb.G.Elizabeth.M, *Modern Moral Philosophy*, Philosophy, No33, January 1958.

ای تر پاسخ به این پرسش که چگونه انسانی باید باشم و چگونه باید زندگی کنم؟_ نمی پرداختند؛ "احیاء این نظریه، به فلاسفه اخلاق یادآوری کرد که جزئیات یک نظریه هنجاری ممکن است در ارائه ی یک نگرش کامل در باب زندگی اخلاقی ما کم بیاورد. بنابراین وظیفه گرایان به سوی "دکترین فضیلت" مورد غفلت واقع شده ی کانت روکردند و فایده گرایان نیز_بسیاری_ با ترک بحث قدیمی فایده گرایی عمل محور و قاعده محور، هم اکنون دارند به نتایج حداکثر کردن شادی عمومی با القاء فضایی چون صداقت، دوستی و وفاداری علاقه نشان می دهند."^{۱۳} که البته نتیجه ای که این امر دربر داشته این بوده است که امروز ما باید "نظریه فضیلت"^{۱۴} را از "اخلاق فضیلت" تفکیک کنیم ، به طوری که همه نظریاتی را که به تبیین فضایل در پرتو نظریه اخلاقی خودشان می پردازند، نظریه فضیلت تلقی نماییم.^{۱۵}

گرچه اخلاق فضیلت مدرن خود را مقید به "نو ارسطویی" بودن نمی کند، اما تمام گونه های مختلف این نظریه در فلسفه یونان باستان ریشه دارند و سه مفهوم اصلی و مشترک خود را وامدار آن می دانند: مفاهیم فضیلت^{۱۶} ، سعادت^{۱۷} و حکمت عملی^{۱۸}.

¹³ . Hursthouse, Rosalind, *Normative virtue ethics*, In *How should one live?*, oxford, 1998, p19.

¹⁴ . Virtue theory

۱۵. درایور در مقاله خود همه نظریاتی را که صرفاً به تبیین فضایل می پردازند، به دلیل اینکه بیشتر مبتنی بر عمل اند تا منش اخلاقی، نظریه اخلاقی تلقی می کند.

Driver, J., *The virtues and human nature*, In *How should one live?*, oxford, 1998.

¹⁶ . *arête* (excellence or virtue)

¹⁷ . *eudaimonia* (happiness or flourishing.)

¹⁸ . *phronesis* (practical or moral wisdom)

گفتار اول: اخلاق فضیلت مدار: عناصر اصلی

مبحث اول: فضیلت

فیلسوفان اخلاق فضیلت، قائل به تفکیک میان دو گونه ویژگی هستند:

(۱) ویژگی های فردی^{۱۹}؛ که مربوط به خصوصیات بیولوژیک فرد است، مانند رنگ چشم، رنگ مو، گروه خونی و... که انسان با آنها به دنیا می آید و از طریق وراثت منتقل می شوند.

(۲) ویژگی های شخصیتی^{۲۰}؛ که بیانگر روحیات و شخصیت فرد هستند، مانند خوش خلقی، شجاعت، بردباری و... که اکتسابی می باشند.

البته ممکن است عده ای با نگاه جبرگرایانه معتقد باشند که همه ی این ها یک تبیین بیولوژیک دارند و خصوصیات شخصیتی هم مانند ویژگی های زیستی از پدر و مادر به آنها رسیده یا جبر محیط آنها را واجد کرده است. اما قائلان به اخلاق فضیلت، با تفکیک این دو نوع ویژگی، خصوصیات شخصیتی را مورد بحث قرار داده و آن ها را مشمول زیادت و نقصان و قابل اکتساب می دانند.^{۲۱}

بنابراین، فضیلت، آن ویژگی شخصیتی است که در فرد درونی می شود و بر خلاف عادات روزمره ای که ممکن است در وی ایجاد شده باشد (مثل نوشیدن چای) حالتی چندجانبه است که بسیاری عوامل دیگر از جمله عواطف و عکس العمل های عاطفی، انتخاب ها، تمایلات، علایق، انتظارات و احساسات را هم در بر می گیرد. برای مثال، کسی که صداقت را ارزش تلقی می کند، تا جایی که بتواند با افراد صادق کار می کند، دوستان صادق برمی گزیند، فرزندانش را طوری تربیت می کند که صادق باشند، و در مقابل از بی صداقتی و دروغگویی بیزار است، برای افرادی که با بی صداقتی موفقیتی کسب می کنند متأسف می شود نه اینکه آن ها را باهوش و استعداد بدانند، از پیروزی صداقت تعجب نمی کند و از اینکه دوستان و نزدیکانش کارهای متقلبانه انجام دهند، متأثر و غمگین می گردد.

¹⁹ traits of personality

²⁰ traits of character

²¹ دباغ، سروش، درس گفتارهایی در فلسفه اخلاق، تهران، انتشارات صراط، ۱۳۸۸، صص ۱۹۱-۱۹۴.

برای دارا شدن فضیلت می بایست واجد شخصیتی خاص با ذهنیتی پیچیده بود که یک سری ادله را صمیمانه برای اعمال خود پذیرا باشد. ممکن است برای فرد، انجام فعل خاص (فعل فضیلت مندانه) مشکل باشد، اما تفاوت هست میان آن که این مشکل به خاطر وضعیت بیرونی وی باشد (مثلاً عدم کسب مال از طرق ناعادلانه در حالی خود بسیار نیازمند است.) یا از درگیری درونی وی میان تمایلاتش ناشی شود (مثلاً وسوسه ی نگه داشتن مالی که از آن او نیست.) که البته در حالت دوم نمی توان فرد را دارای شخصیت فضیلت مندانه دانست،^{۲۲} اینجاست که نقش نیت و شخصیت فرد در اخلاق فضیلت اهمیت خود را نشان می دهد.

علیرغم محوری بودن عنصر فضیلت در این نظریه، تعریف واحدی از آن از سوی فیلسوفان ارائه نشده است، به طوری که الیزابت آنسکوم اساساً بر آن است که هیچ ملاک و معیاری جز تعدادی از مصادیق آن وجود ندارد و معتقد است به جای آن که متافیزیک به تعریف مفاهیم و گزاره های اخلاقی بپردازد، روانشناسی و جامعه شناسی باید عهده دار این امر شوند. اما در مجموع می توان از نظرات فیلسوفان این طور برداشت کرد که عموماً به تحلیل مفهومی فضیلت پرداخته اند، و از جمله آن را ملکه ای ذهنی، نفسانی، عقلانی، انگیزشی و به طور کلی کیفیتی درونی که فرد را از طریق استدلالی موجه به انتخاب عمل درست به گونه ای مناسب سوق می دهد، تلقی می کنند (گرچه برخی هم مانند هیوم، نه قوه عاقله بلکه احساس را در این امر راهگشا می بینند)، یا چون ارسطو ملاک حد وسط دو ردیلت را برای شناخت فضیلت معرفی می نمایند. و عده ای هم بیشتر بر جنبه ابزاری و کاربردی فضیلت تکیه می کنند و آن را حالتی می دانند که موجب نیک شدن فرد، نیل به سعادت، انجام وظایف به بهترین شکل و... می گردد^{۲۳}، در برابر آن ها که فضیلت را فقط به خاطر خودش خواستنی می دانند نه به خاطر هیچ امید، انگیزه یا نیت نهانی.^{۲۴}

²² . Stanford Encyclopedia of Philosophy, *Virtue ethics*, available at: <http://plato.stanford.edu/entries/ethics-virtue/>

^{۲۳}. برای مشاهده ی تفاسیر و تعاریف مختلف فضیلت در آثار فیلسوفان ر.ک:

خزاعی، زهرا، پیشین، صص ۱۰۴-۶۳.

^{۲۴}. مک اینتایر، السدره، تاریخچه فلسفه / اخلاق، ترجمه رحمتی، انشاءالله، تهران، نشر حکمت، ۱۳۷۹، صص ۲۱۵.

برای فهم کامل مفهوم فضیلت، ناگزیر از شناخت ارتباط آن با مفاهیم کلیدی دیگری در این نظریه از جمله طبیعت، سعادت و حکمت عملی هستیم. در مورد طبیعت، باید گفت که اغلب اخلاق فضیلت را به خاطر ادعاهایش در باب هدف غایی بشر و فضایل که مبتنی بر نگاه ویژه ای از طبیعت انسان است، طبیعت‌گرا^{۲۵} می‌پندارند. اما عده ای هم معتقدند که فضایل را در جهت "مثل خدا شدن" باید کسب کرد و در نتیجه شناخت طبیعت فقط برای عبور و سبقت گرفتن از آن لازم است و شناخت طبیعت، گرچه در دوره ی باستان با ابتدا بر بیولوژی ارسطویی صورت می‌گرفت، امروزه در پرتو علوم روانشناسی و جامعه‌شناسی ممکن است.^{۲۶}

اما در باب دو عنصر دیگر یعنی سعادت و حکمت عملی، در ادامه بحث خواهیم کرد.

مبحث دوم: سعادت

با تعریفی که از فضیلت به عنوان یک ویژگی و حالت درونی داده شد، این پرسش به میان می‌آید که چیست که فضایل را از لحاظ اخلاقی ارزشمند می‌کند؟ یا چه چیزی یک حالت درونی را به یک فضیلت مبدل می‌نماید؟ از یک رویکرد، پاسخ فضیلت‌گرایان به این سوال در گرو نقشی است که فضایل در زندگی و شخصیت ما ایفا می‌کنند و در نهایت هدف مشترک آنها، که گویا مساهمت در غایتی است که اودایمونیا یا سعادت نامیده می‌شود.

بر سر ترجمه این واژه ی یونانی اختلاف نظرها بسیار است، به گونه ای که برخی آن را معادل happiness در انگلیسی گرفته، برخی flourishing را ترجمه بهتری دانسته و عده ای هم معادل هایی دیگر مانند welfare، quality of life و well-being را پیشنهاد داده اند. در مورد ترجمه به

²⁵ Naturalistic

²⁶ Annas, Julia, *Virtue ethics*, The Oxford handbook of Ethical Theory, 2006.

happiness این انتقاد وارد آمده است که این واژه بر امری شخصی و ذهنی دلالت دارد، به طوری که ممکن است من در زندگی احساس شادمانی، رضایت و خوشبختی کنم و در این مورد با دیگری اختلاف داشته باشم، اما همچنان نمی توان گفت که من دچار اشتباه هستم، زیرا این امر برعکس موردی مثل سلامتی، شخصی و ذهنی^{۲۷} است. و با توجه به اینکه ترجمه لغوی اودایمونیا (eudaimonia) "زندگی به طور عینی^{۲۸} خوشایند و مطلوب" است، پس happiness نمی تواند معادل خوبی برای واژه مذکور باشد. از سوی دیگر گفته می شود که چنین ترجمه ای یادآور احساس خوشی و لذتی است که در افعال و تصمیمات غیرفضیلت مندانه هم ممکن است به وجود آید و نیز به سوی هدف سودگرایان سیر می کند.

از ترجمه به flourishing این انتقاد به عمل آمده که شکوفایی، سایر موجودات را هم دربر می گیرد، در حالی که سعادت مختص انسان است. اما در مجموع به نظر می رسد که معادل شکوفایی نفس (human flourishing) مناسب تر از بقیه باشد، مشروط به اینکه آن را مستقل از فعالیت های خارجی و معیارهای عینی لحاظ نکنیم، چنانکه ارسطو نیز خود با این موضوع که نه تنها عواملی چون دوستی، ثروت و قدرت، بلکه حتی فرزندان و یا چهره خوب هم در احساس خوشبختی و سعادت فرد مؤثر هستند، دست به گریبان است و معتقد است که بدون دارا بودن اندکی از این خیرهای بیرونی یا عینی، مشکل می توان فضیلت مندانه عمل کرد یا به سعادت رسید.^{۲۹}

به جز اختلاف بر سر ترجمه مفهوم اودایمونیا، از محتوا و معنی آن نیز تفاسیر متفاوتی ارائه شده است و دیدگاه های روانشناسانه و جامعه شناسانه، هر یک نگاه خاصی به آن داشته اند. در دیدگاه روانشناسانه، سعادت امری کاملاً درونی تلقی می شود و موانع نیل به شکوفایی نفس را باید در ویژگی های درونی و نفسانی جستجو کرد؛ اما در نگاه برون گرایانه ای که عوامل اجتماعی را در خوشبختی دخیل می دانند، سعادت با سامان یافتن وضع اجتماعی و مادی دست یافتنی است. جز این، برداشت های دیگری هم قابل اشاره است، چون سقراط که سعادت را زندگی خوب یا خوب زیستن تعریف می کند و آن را چیزی جز تحقق کمالات نفسانی از طریق عمل مبتنی بر معرفت نمی داند و یا افلاطون که رسیدن نفس را به

27. subjective

28. objective

29 Lord, Carnes, Aristotle, *In History of political philosophy*, by Strauss, Leo and Cropsey, Joseph, Chicago, 1987, p124.

مرحله ای از کمال که قادر به رؤیت مثل باشد و بدین سان واجد شدن ویژگی عدالت که سازگاری درونی و قوای نفس است، سعادت می‌شمرد.^{۳۰}

پیش‌تر آمد که آنچه یک ویژگی را فضیلت می‌کند، قرار گرفتن آن در راستای نیل به سعادت است، اما باید خاطر نشان کرد که چگونگی رابطه‌ی فضیلت و سعادت در میان فضیلت‌گرایان مورد مناقشه است. برخی فضیلت را در رسیدن به سعادت ضروری می‌دانند و برخی آن را جزء سازنده‌ی سعادت قلمداد می‌کنند یا ابزار تحقق آن، اما نظریات رقیبی هم یافت می‌شوند که یا فضیلت را دارای ارزش ذاتی می‌دانند یا سعادت را مستقل از مفهوم فضیلت قابل تحقق و یا معتقدند به اینکه چه بسا افراد واجد فضایل که به سعادت نمی‌رسند.

به طور خلاصه اختلاف فضیلت‌گرایان بر سر چگونگی ارتباط فضیلت و سعادت، در نحله‌های مختلف قابل مشاهده است. سعادت‌گرایان^{۳۱} همان‌هایی هستند که معتقدند زندگی خوب، زندگی سعادت‌مندانه است و فضیلت است که افراد بشری را به سعادت رهنمون می‌سازد. تکثرگرایان^{۳۲} اما اعتقاد به چنین ارتباطی ندارند و زندگی خوب را یک زندگی شایسته اخلاقی می‌دانند که پاسخگوی نیازهای جهان باشد و نیازهای جهان را با برداشتی اخلاقی و مناسب، تنها از طریق فضایل که دارنده‌شان را قادر به پاسخگویی می‌سازند، ممکن می‌یابند. و کمال‌گرایان^{۳۳} یا طبیعت‌گرایان بر آنند که زندگی خوب، زندگی انسان کامل است و این فضایل اند که فرد را قادر به داشتن چنین زندگی می‌نمایند.^{۳۴}

ضمناً اعتقاد به اینکه هدف فضایل و زندگی فضیلت‌مندانه، نیل به سعادت است، اندکی انتقاد خودخواهانه بودن^{۳۵} اخلاق فضیلت را کم‌رنگ می‌کند. به طوری که سعادت مفهومی شخصی تلقی نمی‌

۳۰. برای مشاهده تفسیر متفاوت از سعادت ر.ک:

خزاعی، زهرا، پیشین، صص ۱۶۹-۱۱۱.

³¹ .eudaimonists

³² .pluralists

³³ .perfectionists

³⁴ . Stanford Encyclopedia of Philosophy , *Virtue Ethics*, Ibid.

³⁵ . egoistic

شود که فرد منافع خود را بر دیگری ترجیح داده و به فکر خیر خویش در برابر خیر دیگران باشد، بلکه در راستای رسیدن به شکوفایی و کمال انسانی، فضایل را با ارزش دادن به ذاتشان دارا می شود.^{۳۶}

مبحث سوم: حکمت عملی

گفته شد که فضیلت حالتی درونی شده در شخصیت فرد است که با عادت تفاوت دارد؛ اما چه چیز این تفاوت را آشکار می سازد؟ باید پاسخ داد که فضیلت وضعیتی در شخصیت است که هم برای ایجاد و هم برای اجرا از مجرای تعقل می گذرد، بر خلاف عادت که ممکن است حتی بدون فکر انجام شود. در واقع فضیلت بر خلاف عادت در پی استدلال می آید و منجر به انتخابی می گردد که تنها از طریق عقل عملی قابل حصول است.

از سوی دیگر، حکمت یا عقل عملی آن عنصری است که فضیلت طبیعی^{۳۷} را_ که ممکن است در یک کودک یا نوجوان هم موجود باشد ولی لزوماً او را فضیلت مند نمی کند_ به فضیلت کامل مبدل می سازد. چنانکه یک کودک ممکن است شجاع، راستگو و بخشنده باشد، اما علیرغم اینکه ما او را کودک خوبی خواهیم دانست، نمی توانیم او را فرد اخلاقاً فضیلت مند بدانیم، چرا که داشتن این ویژگی های خوب، در موقعیت های خاص می تواند به انجام فعلی غیراخلاقی منجر شود. بخشی از این حکمت عملی تنها با تجربه ی زندگی جزء شخصیت فرد می شود، به طوری که خود ارسطو هم معتقد است جوانی که احتمالاً در ریاضیات یا هندسه با دارای تجربه و قابلیت است، به دلیل نداشتن تجربه زندگی^{۳۸}، فاقد عقل عملی یا به عبارتی حزم و احتیاط تلقی می شود.^{۳۹} گرچه در اینجا انتقاد نخبه گرایانه بودن به اخلاق فضیلت وارد می شود، اما در پاسخ باید توضیح داد که عقلانیت (reasoning) مورد بحث، منحصر به نخبگان نیست و هر فرد عادی می توان دارای آن باشد.

³⁶ .Annas, Julia, *virtue ethics*, Ibid .

³⁷ .natural virtue

³⁸ .experience of life

³⁹ Lord, Carnes, *Aristotle*, Ibid, p131.

در واقع آنچه فضیلت گرایان بر آن تأکید می کنند، این است که دانستن اصول اخلاقی لزوماً به انجام فعل اخلاقی منتهی نمی شود، بلکه باید حلقه‌ی گمشده را در کنشگر اخلاقی جستجو کرد. باید با تربیت افراد فضیلت مند، شخصیت آنها را به مرحله‌ای از تکامل رساند که در موقعیت‌های مختلف، از آنها داوری‌های اخلاقی موجه سربرزند. و این امر تنها با نهادینه کردن مهم‌ترین و محوری‌ترین عنصر اخلاق فضیلت، یعنی حکمت عملی در افراد دست یافتنی است. حکمت عملی، بخش عقلانی و محاسبه‌گر و تأمل‌کننده‌ی روح است که در موقعیت‌های متفاوت، ارزش واقعی و اصلی را درمی‌یابد و مهم‌ترین جنبه‌ی آن موقعیت را بر دیگر جوانب برتری داده و با انتخاب خود سود حقیقی را به دنبال می‌آورد.

بحث چگونگی دارا شدن این عقلانیت و حکمت، شاید کلیدی‌ترین و بارزترین بخش عملی نظریه‌ی اخلاق فضیلت باشد که طی آن باید معلوم شود که این نظریه چه برنامه‌ای برای متصف کردن افراد به این ویژگی دارد؟ به نظر می‌رسد راهکار اصلی، آموزش باشد، اما این خود مستلزم برنامه‌ریزی و دخالت در امور سیاسی و اجتماعی است و منجر به ارائه‌ی راهکارهای عملی خواهد شد. در اخلاق فضیلت کلاسیک، فرآیند آموزش اخلاقی با یادگرفتن از دیگران آغاز می‌شود که در آن شاگرد با الگو قرار دادن بعضی افراد، همزمان به داوری‌های اخلاقی و تفکیک خوب از بد می‌پردازد. در ابتدا شاگرد، دیدگاه الگوی خود را تحت انوریته‌ی وی می‌پذیرد و آنگونه عمل می‌کند که به وی گفته شده است؛ اما هدف اخلاق فضیلت آن است که فرد تحت آموزش، به دلایل اعمالی که انجام می‌دهد و محتوای آنچه که می‌آموزد، بیندیشد. نهایتاً در وضعیت ایده‌آل، فرد خودش شروع می‌کند به بازتاب آنچه پذیرفته است، ناسازگاری‌ها را شناسایی می‌نماید و تلاش می‌کند قضاوت‌های اخلاقی خودش را داشته باشد و برای تصمیماتش توجیه و توضیح مستدل می‌آورد. این فرآیندی است که در آن، فاعل اخلاقی در هر مرحله نیازمند استفاده از ذهن و تعقل است تا به فهم و درک آنچه می‌کند، دست یابد.⁴⁰ البته برخی نظریه پردازان جدید با این تلقی از عقل عملی مشکل دارند و برای عقل، تنها نقش ابزاری در جهت دستیابی تمایلات در نظر می‌گیرند.

⁴⁰ .Annas, Julia, Ibid.